

آسیا در دو چهره

نقد و نظر در باب کتاب شیوه‌های تفکر ملل شرق

○ دکتر عبدالرسول خیراندیش

عضو هیات علمی دانشگاه شیراز



- شیوه‌های تفکر ملل شرق،
- جلد ۱: هند - چین جلد ۲: تبت - ژاپن
- تألیف: هاجیمه ناکامورا
- ترجمه: مصطفی عقیلی و حسین کیانی
- ناشر: حکمت، چاپ دوم، ۱۳۷۸

ماله‌ای‌های جنوب آن قاره به دلیل طبیعت‌گرایی و تأکید بر مشهودات، پدیدارشناسی را روشی موفق برای خود ارزیابی می‌کنند.

آنچه که انتخاب هوشمندانه ناکامورا را بیشتر قرین توفیق می‌سازد آن است که در قرون جدید تاله نقلی قرون وسطای مسیحی، جای خود را به تاله عقلی داد و سپس مکتب لیبرال در فرهنگ ملل مسیحی غرب رشدی فوق‌العاده یافت. لذا در حالی که جهان اسلام میان دو قطب بزرگ فرهنگ‌های دنیوی جدید یکی در شرق آسیا و یکی مغرب زمین ایستادگی می‌کرد، آن دو حوزه از طریق اقیانوس آرام یکدیگر را یافتند. آیا از دلایل انطباق سریع زردپوستان و از جمله ژاپنی‌ها با تمدن غربی همین امر بوده است؟ آیا قول به چنین وحدت نظری با غربیان، بنیادی برای توسعه و تحکیم همکاری‌های

مجموعه «تحل» قرار می‌گیرد. لذا ناکامورا صرفاً فرهنگ‌هایی بر مبنای نحل را بررسی کرده است و اینکه متذکر می‌شود براساس روش پدیدارشناسی و بر بنیاد آموزه‌های هوسرل عمل کرده، نشانه هوشمندی و دقت انتخاب اوست.

زیرا به همان اندازه که پدیدارشناسی برای تحلیل و تفسیر ادیان مبتنی بر وحی آسیای غربی ناکارآمد است، برای تمدن‌های شرق آسیا که ظاهراً پیوندی با ارسال رسل و انزال کتب نداشته‌اند متناسب خواهد بود. شکی نمی‌توان داشت که پیچیدگی فرهنگ‌های جوامعی که مبتنی بر وحی بوده‌اند و رمز و رازی که از قبل اعتقاد به غیب و ساحت قدسی در چنین فرهنگ‌هایی وجود دارد با پدیدارشناسی نامانوس از آب در خواهد آمد. این در حالی است که در نگاهی مقدماتی فرهنگ زردپوستان شرق آسیا و تا حدی

هاجیمه ناکامورا در کتاب شیوه‌های تفکر ملل شرق، چین، ژاپن، هند و تبت را مورد بررسی قرار داده است و این فقط نیمی از آسیاست یعنی نیمه شرقی آن. ایرانی‌ها، ترک‌ها، عرب‌ها و سرزمین‌هایشان در این بررسی وارد نشده‌اند. می‌توان این ارزیابی جغرافیایی از پژوهش ناکامورا را چنین نیز بیان کرد که او قسمت اسلامی آسیا را بررسی نکرده و تحقیق او مربوط به قسمت بودایی آسیا می‌شود.

اگر از باور هندیها در مورد مانو (Mano) و قانون نظم آسمانی (ریتا Rita) هم بگذریم از حدود هند تا سراسر خاورمیانه کنونی، گسترده ادیانی بوده که مبتنی بر وحی خداوندی هستند. این همان دسته از ادیانی است که مسلمانان بدانها اطلاق «ملل» را کرده‌اند. در حالی که از هند به سمت شرق اعم از چین و ژاپن، تبت و مغولستان باورهای مردمان در

آنان با مغرب زمین نیست؟ پرواضح است که چنین اشتراکی در دیدگاه امکان توسعه همکاری جوامع لیبرال در اطراف اقیانوس آرام و اطلس را بسیار ممکن ساخته است.

پذیرش روش پدیدارشناسی برای تفسیر فرهنگهای چینی، تبتی، هندی و ژاپنی آیا بدان معناست که این فرهنگها بیشتر جنبه عینی دارند. لذا بر همین اساس ناکامورا بیشتر به جنبه‌های فرهنگی - اجتماعی آنها توجه کرده و جنبه‌های فلسفی و کلامی در اثر او فرصت و میدانی فراوان نیافته و مباحث زیبایی‌شناسی تقریباً مسکوت مانده است.

می‌توان از دیدگاه تحقیقی ناکامورا در بررسی شیوه تفکر ملل شرق این استنباط خوش‌بینانه را هم داشت که عقب‌ماندگی ملل شرق در بهره‌مندی از تمدن جدید، آنها را در موقعیتی نامناسب قرار داده است و علت اصلی این امر نیز مبادی فرهنگی این ملتهاست. لذا ناکامورا با تأکید بر وجوه دنیوی این تمدنها می‌خواهد نشان دهد که تعارض این فرهنگها با غرب از عمق و جدیتی برخوردار نیست و به‌روزی اقتصادی می‌تواند بسیاری از مشکلات آنها در روابط بین‌الملل را حل و فصل کند. این سخن را می‌توان بدین نحو نیز بیان کرد که به واقع تعارض میان سنت و مدرنیته در نزد این فرهنگها آن چنان نیست که نتوان در جهت نوگرایی بر آن فائق آمد. همچنان که ژاپنی‌ها چنین کرده‌اند. لذا پیامی مؤثر و به‌نحوی دقیق در اثر خواندنی ناکامورا می‌توان مشاهده کرد.

تلاشی که ناکامورا در اثر خویش به‌خرج داده تا چه اندازه به واقع در صدد تبیین شرایط فرهنگی ملت‌هایی است که مورد مطالعه قرار داده است. آیا نمی‌توان بیش از هر چیز تفسیری بر رفتار فرهنگی ژاپنی‌ها در دوران معاصر را از نوشته او سراغ گرفت. زیرا شکی وجود ندارد که ژاپنی‌ها در مبادی تمدن خویش مدیون ملل آسیایی از جمله چینی‌ها و هندی‌ها هستند.

لذا یافتن سرگذشتی واحد میان مردمانی که از ژاپن تا هند گسترده شده‌اند، به منزله جستجوی سرشت و سرچشمه فرهنگی خویش (ژاپن) نیست؟ در همین عرصه ژاپنی‌ها به فعالیت اقتصادی، فرهنگی و به‌طور کلی تعاملی پرتلاش با دیگر ملت‌ها دست زده‌اند. نقش سازنده این همکاری در توسعه جوامع شرق تا جنوب شرقی آسیا پدیده‌ای روشن است. اگر مقایسه‌ای میان رابطه ژاپن با این کشورها و کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه صورت گیرد اهمیت آن بهتر درک خواهد شد. همکاری ژاپن با کشورهای خاورمیانه بیشتر در مورد تبادل انرژی و کالا است. حال آن‌که در شرق آسیا مجموعه‌ای گسترده از مناسبات تجاری، تکنیکی، مالی... را می‌توان مشاهده کرد. لذا قدم گذاردن به سوی همکاری منطقه‌ای و گسترش همکاری‌های ناحیه‌ای برای آنان به‌طور خاص مورد توجه بوده است. باور به بستر

فرهنگی و تمدنی مشابه و حتی مشترک برای این عرصه گسترده که دورنمایی از آن برای جاده ابریشم نیز طرح شده کمک بسیار مؤثری به گسترش این همکاریها به شمار می‌آید. اثر پروفیسور ناکامورا به شناخت دقیق این تشابهات و اشتراکات می‌پردازد. اجازه دهید این بحث را از سمت و سویی دیگر نیز دنبال کنم.

هر چند شرق‌شناسی را اکنون باید دانشی سالخورده به شمار آورد که از جهات و دیدگاههای گوناگونی توسعه یافته است اما معمولاً دیدگاه، شیوه و نتایج مطالعات دانشمندان مغرب زمین به شرق، اساس و بنیاد شرق‌شناسی را تشکیل می‌دهد. این سخن بدان معناست که عادت چنان بوده که شرق‌شناسی نگاهی از بیرون و لزوماً از سمت غرب به مشرق زمین به شمار آید. بدون آنکه به تعدد نظر در باب مبانی و نتایج شرق‌شناسی بپردازیم، می‌توانیم این پرسش را فرآوری خویش داشته باشیم که چگونه ممکن است از منظر شرق به شرق‌شناسی پرداخت؟ شرایط و لوازم چنین نگاهی چیست؟ به‌طور خاص در مورد کتاب شیوه‌های تفکر ملل شرق نوشته هاجیمه ناکامورا با این پرسش روبرو خواهیم شد که چگونه می‌توان به عنوان یک آسیایی به آسیا نگریست؟ این پرسش از آن رو اهمیت می‌یابد که حتی می‌توان گفت آن اندازه که اندیشه ژاپنی‌ها درباره شرق دچار تحول شده درخصوص تمدن غرب با تغییر روبرو نبوده است. واقعیت آن است که در همان عصر گذار ژاپن از جامعه‌ای سنتی به صنعتی، شناخت ژاپنی‌ها از غرب به قضایای نهایی دست یافته و پس از آن تلاش ژاپنی‌ها مصروف نحوه اخذ تمدن غربی، چگونگی انطباق با آن و به‌سامان رساندن فرایند بومی ساختن آن شده است. در حالی که برداشت آنان از تاریخ و فرهنگ ملل آسیایی تغییر و تحولی را نشان می‌دهد که بر چگونگی روابط ژاپن با آنان تأثیرات بسیاری داشته است.

البته پیچیدگی مفهوم شرق‌شناسی نزد ملل شرقی فقط برای ژاپنی‌ها نیست. ژاپن مجمع‌الجزایری در شرق آسیاست و در نگاهی به تاریخ و فرهنگ آن می‌توان همان نسبت و موقعیتی را که انگلستان در قبال اروپا دارد برای ژاپن در آسیا سراغ گرفت. نیز ژاپنی‌ها در شرق دور و به فاصله‌ای از آسیا قرار دارند که اروپاییان در نگاه به سواحل شرقی مدیترانه یعنی آسیای مقدم (غربی)، اروپایی‌ها تا دوره اکتشافات جغرافیایی یعنی آغاز قرون جدید فقط با آسیای غربی سروکار داشتند. جایی که بعدها بدان نام خاورمیانه و خاور نزدیک را دادند. در اینجا آنان زمانی با ایرانیان، زمانی با عرب‌ها، ترک‌ها و بطور کلی مسلمانان سروکار داشته‌اند. تلقی آنان از ساکنان سواحل مدیترانه شرقی (لوانت) و تا عمقی از قاره آسیا که تا هندوستان می‌رسید، و این منطبق است با عرصه‌ای که اسکندر در آن به تکاپو

دست زد، در طول زمان متفاوت بوده است. گاهی اروپاییان شرق را سرچشمه تمدن خویش دیده‌اند. گاهی به عنوان خاستگاه دین خویش یعنی مسیحیت به آسیای غربی نگریسته‌اند. اما معمولاً از سوی آنان آسیای غربی به عنوان منبعی از ثروت یا معبری برای سرازیر شدن نیروهای تهدیدکننده به اروپا نیز قلمداد شده است. این باور همواره وجود داشته است که در مدیترانه شرقی مرز میان شرق و غرب امتداد یافته و دو دنیای متفاوت را در دو سوی آن می‌توان دید. این امر به واگرایی این دو قلمرو منجر شده بود. اما با تأکید بر همگرایی و توسعه همکاریها که آن خود مستلزم توجه به اشتراکات و تشابهات و میراث‌های معنوی مشترک است. راه به سوی همگرایی گشوده شده است. صلح و ثبات و رشد و رونق اقتصادی و به موازات آن گسترش مناسبات فرهنگی از نتایج چنین راه و روشی بشمار می‌آید. به همان اندازه که طراحان و دست‌اندرکاران روابط بین‌الملل به تصویر آینده مشترکی که توسعه همکاریها را موجب شود اهتمام می‌ورزند برای کسانی که در تاریخ، فرهنگ و اندیشه



بشری پژوهش می‌کنند نشان دادن مبانی و مبادی مشترک تاریخی و فرهنگی... کمک مؤثری برای دستیابی به اهداف مشترک محسوب می‌گردد. این مشابه هماهنگی و همکاری است که سالیان متممادی جوامع لیبرال در مغرب زمین با یکدیگر داشته‌اند. جوامع لیبرال حوزه اقیانوس اطلس نه تنها در تعامل با یکدیگر رشد کرده‌اند بلکه در بحرانهای سخت و پدیده‌های چون جنگ جهانی اول و دوم و نیز کشاکشهای جنگ سرد با یکدیگر همکاری سودمندی را نشان دادند. به همین نحو جستجوی ریشه‌های مشترک به عنوان بستری برای مناسبات همه‌جانبه اکنون به میراث فرهنگی، تحقیقات مردم‌شناسی، فرهنگ، تاریخ و... نیز توسعه یافته است. اثر ناکامورا از این نظر نیز قابل توجه بشمار می‌آید.